

روایت زندگی پرماجرای قدیمی ترین چشم پزشک مشهد که در ۹۴سالگی بازنشسته شد

مرد سفیدپوش دروازه قوچان

لیلا کوچک زاده

محمود فتوحی اردکانی، درست ۹۴سال پیش، توی کوچه پس کوچه های اردکان به دنیا آمد. چشم پزشک یزدی که از ۱۰سال مانده به انقلاب توی ساختمان آجری سر فلکه «دروازه قوچان» مریض می دید. کنار نردبان تراشی ها، پرنده فروش ها و کاروان سراهای از یادرفته و در محدوده ای که هیچ تابلو پزشکی جز او دیده نمی شد.

اما حالا مدتی است که جای تابلو پزشکی او با آن نوشته خاص بیماری های چشم، گوش، گلو و بینی، خالی و در مطبش بسته است. در گفت و گوی کوتاهی با دکتر که هم اکنون در آمریکا به سر می برد، مطلبی گفت و گو کردیم. مطبی که امروز دست از کار شسته و خودش را بازنشسته کرده است و البته به پیشنهاد فرزندان، مطب و وسایلش را جمع کرده تا دوباره فکر بازگشایی محل کارش نیفتد. اما خوشبختانه سال گذشته با ایشان درباره زندگی پرماجرا و به ویژه داستان ربوده شدنش در دهه ۷۰ که در مطبوعات آن زمان هم بازتاب می باید، گفت و گوی مفصلی داشتیم که گزیده آن را در ادامه خواهید خواند.



● به خاطر بیماران گرگانی

پارسال توی همین ساختمان آجری دور میدان دروازه قوچان که نیم قرن د کتر در آن طبابت کرده با ایشان گفت و گو کردیم. مطبی که امروز خالی است و فقط همسایه های دکتر یک برگه روی در بسته آهنی اش چسبانده اند که «دکتر فتوحی بازنشسته شده، لطفا سؤال نکنید».

آقای دکتر باحوصله زیاد ما را پذیرفت و اجازه داد حتی با حضور بیمارانش هر چه می خواهیم فیلم و عکس بگیریم. او در این سن و سال تا شب ۳۰ بیمار در مطبش می دید و تا همین ۵سال پیش هم در بیمارستان جوادالائمه جراحی انجام می داد. اما خودش می گفت که لرزش دستانش و نگرانی از احتمال خطا، باعث شده دیگر جراحی چشم انجام ندهد.

یکی از سؤال های ما از دکتر فتوحی درباره حضور طولانی اش در این محل بود. او گفت: توی خیابان کوهسنگی و گلستان هم ملک خریدم برای مطب، اما صبح که ماشین را روشن می کنم، من را همین جا میاورد، دم دروازه قوچان. آن سال ها کلی مریض گرگانی داشتم که صبح، اتوبوس های شمال، همین دم فلکه پیاده شان می کرد و صف می کشیدند در مطب. دلم نمی آمد آن ها هم مطب را کم کنند و همینجا ماندم. این جوری شد که صبح به صبح سلام علیکی هم با امام رضا^(ع) می کنم.

● راه اندازی بیمارستان کوچک در گرگان

بعد هم دکتر نزدیک به ۷۰سال زمان را به عقب برد و درباره نحوه ورودش به رشته پزشکی برایمان تعریف کرد. اینکه از اولین های پزشکی دانشگاه تهران بوده است. اواسط دهه ۲۰. از قضا رتبه خوبی هم گرفته تا خیلی زود بورسیه ارتش را بگیرد و سال۳۶ بشود رئیس بخش چشم و گوش و حلق و بینی بهداری ارتش گرگان. دکتر درباره آن روزها گفت: پزشکی شدم که با هزینه ارتش درس می خواندم و باید ۲۴سال خدمت می کردم. آن زمان بهداری ارتش در شمال کشور، پزشک لازم داشت

اما چیزی نشد. خوشبختانه آن اتفاق به خیر گذشت اما همیشه در خاطرم ماند.

● عمل قرنیه در بستوی مطب

با انحلال لشکر گرگان، گذر دکتر فتوحی به بیمارستان لشکر مشهد می افتد. سال ۱۳۴۶ و در حالی که به سمت سرهنگی نائل شده است. چند ساعتی در روز می شود رئیس بخش چشم و گوش و حلق و بینی بیمارستان و چند ساعتی هم صاحب همین مطب آجری سر فلکه. برایمان گفت: مشهد که آمدم، اینجا هم نوساز بود. ده، دوازده تایی هم اتاق داشت که همه اش را اجاره کردم برای یک بیمارستان کوچک گوش و حلق و بینی. توی اتاق های عقب، با کمک یک پرستار و یک منشی، لوزه و آب مروارید و تراخم عمل می کردیم. البته فقط ماتنها نبودیم. دکتر حداد و دکتر فقیهی هم توی خیابان سعدی و ارگ چنین بیمارستان های کوچکی داشتند. گرچه مدت ها بعد، با تشکیل نظام پزشکی در کشور به آن ها ایراد می گیرند و این کلینیک های سریایی تعطیل می شود.

● هنوز خسته نشده ام

«از سال ۱۳۳۲ که دکتر شدم تا امروز نزدیک به ۷۰سال است در حوزه پزشکی کار می کنم و هنوز



عکس: عابدیه غفوریان شهرآرا

خسته نشده ام.» این حرف دکتر فتوحی از آن حرف های قاب گرفتنی بود، او که توانسته بود بیش از نیم قرن در زمینه پزشکی فعال و مردم هم از تشخیصش راضی باشند و تا روز بازنشستگی بیمار ببیند. می گفت: سعی کردم از قافله عقب نمانم. منظورش از قافله اما به روز نگه داشتن سطح دانش و آگاهی اش بود. آن طور که تعریف می کرد، به طور مستمر در سمینارها و وبینارها شرکت می کرد و مطالعه روزانه هم جزو برنامه زندگی اش بود. حتی خاطره ای از سفر تفریحی برای دیدن فرزنداناش به آمریکا برایمان گفت که در همان سفر هم به یکی از بیمارستان های آنجا رفته و از نزدیک شاهد انجام یک عمل چشم بوده است.

در ادامه همین حرف هایش توصیه هایی هم برای پزشکان جوان داشت. می گفت: ارزش پزشک به دانایی و تخصصش است. روزی یک ساعت مطالعه کنید. یادتان باشد با پول همین مردم درس خواندید و پزشک شدید. بنابراین وام دار مردم هستید و باید دین خودتان را ادا کنید. برای بیمارانتان خرج تراشی نکنید و حداقل هزینه را برای درمان به آن ها پیشنهاد کنید. طوری کار کنید که مریض وقتی از مطب می رود از ته دل برایتان دعا کند.



نماهایی از مطب دکتر فتوحی زمانی که هنوز فعالیت داشتند



نزدیک به دوماه است که مطب دکتر فتوحی بسته است

داستان ۹۳روز اسارت چشم پزشک مشهدی

● هتلی که قرار بود بیمارستان چشم پزشکی شود

دکتر فتوحی در دهه ۴۰ که از گرگان به مشهد منتقل می شود، تصمیم می گیرد، یکی از هتل های مدرن و معروف مشهد را بخرد و آن را به بیمارستان چشم پزشکی تبدیل کند. ماجرابی که حدود ۳۰سال بعد در تاریخ ۱۴ تیر سال ۱۳۷۰خورشیدی، او را سوژه اصلی یک آدم ربایی در مشهد قرار می دهد و رسانه ها نیز درباره اش می نویسند.

ماجرا از این قرار است که دکتر دست می گذارد روی «ایران هتل» یکی از بهترین هتل های آن زمان مشهد در خیابان خسروی که همیشه اتاق هایش با دست تورپیست ها بوده یا چهره های سیاسی آن زمان و از طرفی از سوی یک تیم فرانسوی اداره می شده است.

اما هتل بیشتر از دوسه سال در اختیارش باقی نمی ماند و آنجا که هزینه تبدیل این مکان به بیمارستان، بسیار گران تمام می شود، ایران هتل را به یکی از تاجران سرشناس مشهدی به نام حاج حسن اسدزاده، معروف به «حاجی لته» می فروشد. آن هم به قیمت ۱۲ یا ۱۴ میلیون تومان. ظاهرا این ماجرا دکتر را به عنوان فردی ثروتمند در مشهد مطرح می کند و بهانه به دست آدم ربایان می دهد تا ۳۰سال بعد از این معامله، پزشک بازنشسته ارتش را در مسیر مطب به خانه اش بریبانند.

● ۹۳روز اسارت

اما مشکل اینجاست آدم رباه ها ادعای عیاری داشتند، (یعنی مدعی بودند که می خواهند پول های دکتر را برای فقر ا بدزدند)، خبر نداشتند توی معامله حاجی لئه و دکتر پولی جایه جا نشده و دکتر به جای هتل، ۳۳هزار متر زمین حوالی گل خلمی را گرفته است. زمین هایی که اکنون مدیریت مترو مشهد در آن ساخته شده. در هر صورت دکتر فتوحی، ۹۳روز اسیر دست آدم رباه ها در باغی متروکه در خارج از شهر مشهد می شود و آن ها در ازای آزادی و زنده ماندن دکتر، یک هزار سکه طلا از

خانواده اش طلب می کنند. در این بین، همسر دکتر ۷۰سکه را جور می کند و دکتر آزاد می شود و نیروهای پلیس هم چند روز بعد از آزادی دکتر فتوحی، آدم رباه را دستگیر می کنند. آن ها ۱۰۰سکه را در همان چند روز اول، خرج می کنند و در ادامه ۱۰۰سکه تشویقی هم به نیروهای پلیس داده می شود. این گونه است که دکتر می ماند و قرض ۲۰۰سکه ای اش، به اضافه نقاھت ۱۷ کیلویی که در دوران اسارت کم کرده بود.

● آب مروارید آوردیم

اتفاق های تلخ و شیرین زیادی در زندگی چشم پزشک قدیمی مشهد اتفاق افتاده که شاید ماجرای آدم ربایی سخت ترینش باشد. دکتر روزهای اسارت در اتاق تاریک و نمور کوچک را به خوبی در خاطر داشت. زمانی که به گفته خودش اگر توکلش به خدا کم می بود، در آن شرایط شاید حتی مجبور می شد خودش را از بین ببرد. اما آن روزها و روزهای دیگر هم گذشت و او انگار هنوز خودش را مدیون گوشه دنج فلکه دروازه قوچان می دانست که هر روز می رفت آنجا و نسخه می نوشت و به مدوای مردم می پرداخت. به ویژه در زمان کرونا هم توانسته بود با تجویز داروهای مناسب کمک زیادی به بیمارانش داشته باشد. بماند که بیشتر بیمارانش در سال ها خدمت اواز تشخیص های بجایش رضایت داشتند. اما دکتر معتقد بود، چشم پادشاه بدن است و باید آن را جدی گرفت. در واقع شاید درباره بقیه بیماری ها بشود اغماض کرد ولی چشم نه. اعتقاد دکتر این بود که از طریق چشم، می توان به بیماری های بدن مثل دیابت و فشار خون پی برد. در واقع چشم در بچه ای به کل بدن است که از طریق معاینه دقیق آن می توان به خیلی از بیماری ها پی برد.

دکتر فتوحی می گفت: ۵۴سال است از گرگان به مشهد آمدم ولی شمالی ها هنوز که برای زیارت به مشهد می آیند اگر بیماری چشمی داشته باشند، پیش من حاضر می شوند. هم خودشان، هم فرزندان شان و هم نوه هایشان. آن ها به من می گویند که آب مروارید آوردیم و فقط می خواهیم شما درمانمان کنید.

مشهدیات

ملک الشعرای بهار، محمد فرخی یزدی و میرزا حسن خان

و ثوق الدوله به روایت گزارش های سفارت اتکلیس

۳شاعر سیاست مدار

بیات

استاد نشان می دهند که سفارت انگلیس در ایران طی گزارش هایی به دولت متبوع خود، به معرفی شخصیت های سیاسی ایران می پرداخته است. آنچه در ادامه می آید گزارش مأمور سفارت بریتانیا در معرفی سه سیاست مدار ایرانی است که دست بر قضا هر سه شعر نیز می سروده اند: اولین نفر شاعر همشهری ما ملک الشعرای بهار است، دومین نفر محمد فرخی یزدی و سومین نفر میرزا حسن خان وثوق الدوله که او نیز سروده هایی دارد. خواندن این گزارش ها که بیشتر با اهداف سیاسی نگاشته شده درباره این سه نفر خالی از لطف نیست.

● ملک الشعرای بهار



طرف دار آلمانی ها بود. با این حال وی از کابینه ۲۰-۱۹۱۸ و ثوق الدوله حمایت کرد و طی این مدت سردبیری روزنامه «ایران» را بر عهده داشت. در مجلس پنجم با دولت مخالفت کرد و از مخالفان تغییر سلطنت بود. به هنگامی که بحث تغییر سلطنت مطرح بود هدف سوء قصد قرار گرفت. اما فرد دیگری به جای وی قربانی شد. سیدحسن مدرس به وی کمک کرد تا در مجلس ششم انتخاب شود.

در دوران حکومت رضاشاه چیز زیادی از وی شنیده نشده است. تنها کاری که طی این مدت انجام داده است سرودن قصایدی به مناسبت مراسم سالگرد فردوسی در اکتبر ۱۹۲۴ بوده است. وی همچنین اشعار «جان درینکوتر» را به همین مناسبت از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است. در بیش از یک مورد از تهران تبعید شده اما به نظر می رسد با رژیم کنونی از در آشتی درآمده است و اکنون (۱۹۳۶) در وزارت معارف خدمت می کند. همگان وی را شاعری بزرگ و روزنامه نگاری مجرب می دانند. اگر رژیم کنونی تغییر کند، احتمال دارد وی باز هم به صحنه بازگردد.

● محمد فرخی



حدود ۱۸۸۵را یزد زاده شد. خانواده ای فقیر داشت. تحصیلات دانشگاهی نداشت و فردی خودآموخته بود. از زمان انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به بعد طسرفدار سرسخت کمونیسم شد. در ۱۹۲۲ انتشار روزنامه ای به نام «طوفان» را در تهران شروع کرد. این روزنامه به مدت هشت سال منتشر شد، هرچند طی این مدت یازده بار توقیف گردید. بارها از تهران تبعید شد و یک بار برای مدت

سه ماه در سفارت شوروی (که به انتشار روزنامه اش کمک می کرد) پناهنده شد. به نمایندگی مجلس هفتم انتخاب شد و بارها از دولت انتقاد کرد. موفق شد بدون اخذ گذرنامه ایران را به مقصد روسیه ترک کند. مدت کوتاهی بعد از روسیه به آلمان رفت و در آنجا برای مدت کوتاهی سردبیر روزنامه فارسی زبان کمونیستی به نام «نهضت» شد. دولت آلمان انتشار این روزنامه را در سال ۱۹۳۲ به حال تعلیق درآورد. گمان می رود از آن زمان تاکنون در آلمان ساکن است. شعر می سراید. بعید است در خلال رژیم پهلوی به ایران بازگردد.

● حسن وثوق



همان سال از این سمت استعفا داد.

در ژوئیه ۱۹۱۱ وزیر کشور شد، اما بعد از چند روز سمت وزارت امور خارجه را عهده دار شد. در ژانویه ۱۹۱۳ بار دیگر وزیر خارجه و در ژوئن همان سال روانه اروپا شد. در ژوئیه - اوت ۱۹۱۴ وزیر خارجه و در اوت - دسامبر ۱۹۱۵ وزیر دارایی بود. از اوت ۱۹۱۶ تا مه ۱۹۱۷ نخست وزیر و وزیر امور خارجه بود. از اوت ۱۹۱۸ تا ژوئن ۱۹۲۰ نخست وزیر و وزیر کشور بود. از طراحان معاهده سال ۱۹۱۹ ایران - انگلیس بود. در ژوئن ۱۹۲۰ از اروپا دیدن کرد و در اوایل سال ۱۹۲۶ به ایران بازگشت. در ژوئن ۱۹۲۶ به وزارت دارایی منصوب شد. اما در نوامبر همان سال از این سمت استعفا داد و وارد مجلس شد. نماینده مجلس هفتم (۱۹۳۰-۱۹۲۸) بود. در دسامبر ۱۹۳۵ به ریاست فرهنگستان جدید برای بازنگری در زبان فارسی منصوب شد.

فردی توانمند بوده و شخصیتی توانا دارد. به علت نقش داشتن در انعقاد معاهده ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس بسیار منفور شد. اما بعد از آنکه دفاعی قدرتمندانه و متقاعد کننده از عملکرد خود در دوران نخست وزیری اش در فاصله سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ به عمل آورد، بخش زیادی از محبوبیت از دست رفته خود را احیا کرد. هنوز دشمنان قسم خورده ای دارد که از نزدیک شدن شاه به وی جلوگیری می کنند. بارها برای تصدی سمت های دیپلماتیک در خارج از کشور معرفی شده است. اما وی ترجیح داده است به آرامی در تهران زندگی کند. زبان فرانسه را به خوبی سخن می گوید و اندکی نیز با زبان انگلیسی آشناست.

* دو گزارش اول به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۳۷ میلادی (فروردین ۱۳۱۶) و گزارش آخر در ۵ آوریل ۱۹۴۴ (فروردین ۱۳۲۳) تنظیم شده است.

منبع: یادداشت های سیاسی ایران؛ جلد ۱۰ مرکز اسناد انقلاب اسلامی